

قیام مسلحانه علی پهلوی علیه محمد رضا پهلوی (۱)

حمید حسینی سمنانی

فصلنامه ۱۵ خرداد

شماره ۱ ، پائیز ۱۳۸۳ ، دوره سوم ، سال اول

نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی در مقطعی آغاز شد که بیش تر گروه ها و سازمانهای سیاسی به رژیم شاه و نظام سلطنتی وفادار بوده و هیچگاه اندیشه براندازی در سر نداشتند. با دستاویز پاسداری از قانون اساسی مشروطه، نسبت به رژیم شاه اظهار وفاداری می کردند. شعار «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» از سوی «جبهه ملی» و برخی دیگر از گروه های سیاسی بر پایه هواداری و وفاداری به قانون اساسی وانمود می شد. مهندس مهدی بازرگان در مراسم اعلام موحدیت گروه «نهضت آزادی» در اردیبهشت ۱۳۴۰، طی نطقی وفاداری از رژیم شاه را چنین اعلام کرد.

آقای حسن نزیه به تفصیل و تشریح کافی از مرامنامه صحبت خواهد کرد. بنده به طور خلاصه باید عرض کنم، ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدق هستیم
تابع قانون اساسی ایران هستیم ولی منافق (نومن بیعض و نکفر بیعض) نبوده از قانون اساسی به صورت واحد و جامع طرفداری می کنیم.

نظر او از این که «قانون اساسی به صورت واحد و جامع طرفداری می کنیم.» این است که اصل ۳۶ متمم قانون اساسی را می گوید: «سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت و به وسیله مجلس موسسان به شخص اعلیحضرت رضا شاه پهلوی تقویض شد و در اعیان ذکور ایشان نسل بعد نسل برقرار خواهد بود» نیز قبول داریم و به آن وفا داریم. او با جمله «ولی منافق (نومن بیعض و نکفر بیعض) نبوده» آن کسانی را که با تکیه به قانون اساسی با شاه و رژیم او مبارزه می کردند «منافق» می خواند. بدون این که از خود بپرسند که مجلس موسسان تغییر قانون اساسی اصل ۳۶ را به چه شیوه و شگردی به تصویب رسانده است. به دنبال نطق مهندس بازرگان، آقای حسن نزیه، عضو هیئت موسس «نهضت آزادی» وفاداری گروه خود را به شاه و رژیم شاهنشاهی چنین اعلام کرد:

در رژیم سلطنت مشروطه ، شاه باید بماند، خاندانش نسل سلطنت کند

گروه ها و سازمانهای سیاسی در آن روز افزون بر وفاداری به شاه و رژیم پادشاهی، نسبت به اسلام نیز باید منفی داشتند و یا بی تفاوت بودند. حتی آن گروه هایی که امروز «ملی - مذهبی» خوانده می شوند هیچ گاه اسلام را به عنوان یک هدف و زیربنای خیزش و مبارزه دنبال نمی کردند، در مبارزاتشان از اهداف اسلامی سخنی در میان نبود و اجرای احکام اسلام را نمی خواستند.

نهضت امام خمینی نخستین حرکت اسلامی بود که رسماً با تکیه به اسلام و در راه تحقق آرمان های اسلامی آغاز و دنبال شد و مبارزه با شاه را در سرلوحه ی برنامه مبارزاتی خویش قرار داد. با این وجود هدف نهایی امام برای بسیاری از کسانی که در آن روز سر در راه مبارزه گذاشتند. به درستی مشخص نبود، برخی بر این باور بودند که اگر شاه به احکام اسلام تجاوز نکند امام از مبارزه با او دست بر می دارد. برخی گمان می کردند که با الغای تصویب نامه ها و قوانین مخالف اسلام، خواسته های امام تامین می شود و مبارزه پایان می پذیرد. شماری نیز می پنداشتند کنار گذاشتن شاه هدف نهایی امام است لذا اگر یک ژنرال ارتش کودتا

کند و شاه را از قدرت بر کنار نماید و به اسلام و قوانین آن احترام بگذارد بی تردید خواسته های امام تحقق می پذیرد و خورش و خیزش پایان می گیرد.

به یاد دارم که از یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه قم (۲ فروردین ۴۲) بیش از چند روزی نگذشته بود، یکبار در سراسر قم شایع شد که در تهران کودتا شده و شاه از کشور گریخته است. شماری از اهالی قم و طلاب علوم اسلامی به بیت امام هجوم بردند. برخی در حضور امام زبان به تبریک باز کردند، برخی همچنان زده به پخش نقل و شیرینی پرداختند. (بی گمان ساواک در این شایعه پراکنی نقش داشت تا واکنش امام و نظر و نیت او نسبت به شاه را ارزیابی کند.) امام در این اجتماع با کمال خونسردی و بی تفاوتی چند کلمه ای سخن گفت و اعلام کرد:

بر فرض این که شایعه صحت داشته باشد، در موضع ما هیچگونه تغییری به وجود نمی آید، ما که با شخص طرف نیستیم و با کسی عرض شخصی نداریم. با رفتن فردی و آمدن یک فرد دیگر، نه مشکلی حل می شود و نه خواسته های ما تحقق می یابد و نه در مبارزات این ملت کندی و سستی ایجاد می شود. ملت موظف است تا رسیدن به اهداف دینی خود به مبارزه ادامه دهد... (نزدیک به این مضامین)

به دنبال سخنان امام، برای بسیاری، این پرسش مطرح شد که هدف نهایی او چه می باشد و امام چه می خواهد که حتی با رفتن شاه نیز بر آن است که به مبارزه خود ادامه دهد؟ این پرسش سالیان درازی برای ملت ایران مطرح بود و بارها در نشست ها، ملاقات ها و گفتگوها از آن سخن به میان می آمد و در محور اهداف امام بحث ها و گفتگوها می شد، تا سرانجام امام با طرح حکومت اسلامی در سال ۱۳۴۸ به این پرسش پاسخ داد و پرده ابهام را کنار زد. امام با اعلام این که «وظیفه ماتشکیل حکومت است» راه آینده را روشن و هدف نهایی نهضت را مشخص کرد.

در پی طرح حکومت اسلامی از جانب امام، جنب و جوش نوینی در میان مجاهدان راه خدا و مبارزان اسلامی پدید آمد. آنان با دلگرمی و امید بیشتری مبارزه را پی گرفتند، روحانیان متعهد و گویندگان اسلامی به رغم خفقان حاکم، از سنگر مساجد و منابر به تشریح و تفسیر حکومت اسلامی پرداختند. محققان و پژوهشگران اسلامی در حوزه قم و دیگر مراکز علمی با آن که از طرف ساواک شدیداً تحت فشار بودند و بارها نوشتجات آنان، از سوی ساواک به یغما رفته بود با پشتکار بیشتر و کوشش فراوان به تحقیق و بررسی پیرامون حکومت اسلامی نشستند. جوانان دلیر و مبارز مسلمان، برنامه هایی را در راه پیاده کردن طرح حکومت اسلامی به کار گرفتند و به گردآوری نیرو و تشکیل هسته های مقاومت در راه پیاده کردن طرح حکومت اسلامی به کار گرفتند و به گرد آور نیرو و تشکیل هسته های مقاومت در راه تشکیل حکومت اسلامی تشکیل شده بودند از سوی ساواک شناسایی و مورد تعقیب قرار گرفتند. ساواک خوزستان درباره یکی از اعضای گروهی که در خرمشهر فعالیت می کرد چنین گزارش داد:

نامبرده بالا یکی از اعضای حزب الله بود که در تاریخ ۵۱/۶/۱۳۶۱ ضمن اجرای طرح دستگیری اعضای حزب مذکور دستگیر و محل سکونتش با رعایت تشریفات قانونی بازرسی گردیده است. مشارالیه در جهت براندازی حکومت شاهنشاهی و برقراری حکومت اسلامی صریحاً اعتراف لازم را ننموده است.

یکی از جوانان مبارز به نام اسماعیل زمانی در بازجویی خود، در پاسخ این پرسش که از چه مشی سیاسی پیروی می کند آورده است:



گروهی که من در آن عضویت داشتم «ارتش انقلابی خلق مسلمان ایران» نام دارد خط مشی آن مبارزه مسلحانه به منظور ساقط کردن رژیم شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی در کشور می باشد.

شهید تندگویان نیز در بازجویی خود صریحاً اعلام کرد که هدف او از مبارزه، تشکیل حکومت اسلامی می باشد.

یکی از دستاوردهای طرح حکومت اسلامی، موج اسلامی خواهی در میان اقشار مختلف جامعه - به ویژه نسل جوان- بود که به شدت و سرعت اوج گرفت ، این موج اسلام خواهی دیری نپایید که به دربار و به میان خاندان پهلوی نیز راه یافت و برخی از نوجوانان دربار را که از اوضاع سیاسی ناخشنود بودند، به سوی خود کشانید، از کسانی که در دربار رسماً به رویارویی با رژیم شاه برخاست علی پهلوی نیا بود که همراه بهمن حجت کاشانی با شعارهای اسلام خواهی تا مرز قیام مسلحانه پیش رفتند و نگرانی هایی را برای شاه، درباری ها و خاندان سلطنتی پدید آوردند و ما اکنون به شرح آن می پردازیم



علی پهلوی نیا فرزند شاهپور علیرضا پهلوی (۱)

در دهم شهریور ۱۳۲۶ از مادری مسیحی در پاریس به دنیا آمد، او تا سن ۲۴ سالگی به اسلام باورمند نبود. زندگی کثیف درباری و پادشاهی، او را نیز به عیش و نوش و آلودگی های گوناگون کشید و تا مغز سر به گنداب فساد و بی بند و باری فرو برد. او در سال ۱۳۵۰ به اسلام گروید. در گام نخست، طبق موازین اسلامی در بیمارستانی مختون واقع شد، نام او پیش از گرایش به اسلام «پاتریک» بود آن گاه که مسلمان شد نام علی را برگزید. در سال ۱۳۵۱ با دختری سوئیسی به نام سونیا که او نیز به ظاهر مسلمان شده بود ازدواج کرد و دارای سه پسر به نام های داوید و هود و محمد یونس شد.



نامبرده از برهه ای که دریافت هواپیمای پدر او (علیرضا) را روی یک توطئه حساب شده و برنامه از پیش تعیین شده ساقط کرده اند که به مرگ وی منجر شده است، از شاه و دودمان پهلوی نفرت پیدا کرد. این نفرت روز به روز بیشتر شد و کینه محمد رضا پهلوی در دل او بیشتر ریشه دوانید. او در پی گرایش به اسلام گام به گام از دربار و اخلاق شاهزادگان و نور چشمی های درباری،

دوری گزید و حتی از این که طبق رسوم خاندان سلطنت به او والاحضرت والاگهر می گفتند ناراحت بود و بارها تقاضا کرد که این عنوان را از روی او بردارند.



از راست عبدالرضا ، غلامرضا، علی رضا ، محمد اکبر و حمید رضا پهلوی (۱۳۹۵-۴)

از برخی سخنان او می توان دریافت که آرزوگی و انزجار او از شاه و خاندان پهلوی تنها به جریان توطئه ای که به مرگ پدرش کشیده شد، محدود نبود. بلکه او از دوران کودکی و نوجوانی از دست این دودمان در درد و رنج بود و تحت فشار قرار داشت. طبق گزارش موجود او در گفتگویی با رییس ساواک گنبد اظهار کرد:



علیرضا پهلوی و فرزندش علی پهلوی (۱۹۰۹-۱ پ)

بین گونه یا من رفتار می کنند؟ من از والاحضرت بودن فقط رنج و بدبختی هایش نصیبم شده و از مزایای آن چیزی ندیده ام. در حالی که یادم می آید از کودکی هم تصمیم داشتند مرا از مادرم جدا نمایند. چطور می شود بچه ای را که علاقمند به ش می باشد از وی جدا کرد؟ در سنین جوانی، من هم مثل هر جوانی هوس هیپی گری داشتم و مدت کمی ریش خودم را بلند گذاشتم که اعلیحضرت فرمان دادند مرا به خاطر ریش گذاشتن زندانی کنند زمین پدرم در حدود ۲۰۰۰ هکتار از بین رفت، گر چه این را هم که فعلاً دارم زیاد است و کافی.

او در گزارش دیگری می گوید:

من چهار سالگی به ایران آمدم به اتفاق مادرم منزل پرفسور فرهمند نشستیم و ۷ سالگی پدرم مرد و مرا بردند در سویس در پانسیون می شدم که اختلاف می شود بین مادرم و شاه و بالاخره از آن پانسیون فرار می کنم و می روم فرانسه زندگی کنم، شاه برادرش را فرستاد، که بیاید ایران زندگی کنند. اختلاف مادرم و شاه این بود که می خواستند من را از مادرم جدا کنند و می گفتند تو باید شاه شوی و ما را گذاشته بودند در پانسیون که آموزش بدهند که شاه بشوم.



علی پهلوی (اسلامی اصل) (۱۶۲۲-۱ پ)

نامبرده افزون بر دوری گزینی از دربار و دودمان پهلوی به یک سلسله خرده گیری، بدگویی و پرده دری نسبت به شخص شاه و دیگر مقامات درباری نیز می پرداخت و در راه به زیر سوال بردن رژیم شاه و برملا کردن سرشت سردمداران آن رژیم از هر فرصتی بهره برداری می کرد. نمونه ای از این انزجار را می توان در نامه ای که به امیر اصلان افشار رئیس کل تشریفات شاهنشاهی می نویسد به خوبی مشاهده کرد:

دکتر افشار:

«می توانم به گونه ای رضایتبخش اموراتم را اداره کنم و به رییس دفتر نیازی ندارم.»
ز دربار شاهنشاهی فشناری به من وارد آید مجبور خواهم شد برای همیشه کشور را ترک کنم، با دارایی یا بدون دارایی، به خدمات حاجی بابایی نیازی ندارم و ضروری نیست دیگر به این جا بیاید. (پهلوی ها، ۱۳۷۸، ص ۵۱۹).

علی پهلوی در راه مخالفت با دربار از پشتیبانی غلامرضا بهمن حجت کاشانی گروهیان اخراجی نیروی هوایی و همسرش به نام «کاترین» عدل نیز برخوردار بود. این دو نیز همانند علی پهلوی به شدت تظاهر به اسلام می کردند و نسبت به احکام اسلامی تعصب نشان می دادند. علت و عامل بیرون راندن نامبرده از نیرو هوایی به درستی مشخص نیست. در گزارش ساواک علت آن به شکل مبهم «لغو دستور فرار از خدمت» آمده است. نامبرده پسر برادر سپهد حجت کاشانی و داماد پرفسور عدل (۱) بوده و مدتی را نیز در زندان به سر برده است.



علی پهلوی

ساواک در گزارش خود زمینه آشنایی علی پهلوی با حجت کاشانی را از دورانی می داند که نامبرده به جرم «لغو دستور و فرار از خدمت» در زندان به سر می برد و همزمان با آن خسرو جهانبانی داماد شاه و همسر شهناز پهلوی به جرم اعتیاد و کارهای خلاف (که مایه بی آبرویی شاه شده بود) در زندان بود. علی پهلوی آن گاه که برای ملاقات جهانبانی به زندان می رفت حجت کاشانی را که در سلول مجاور او بود نیز می دید و بدین گونه با او آشنا شد و ارتباطی میان آنها پدید آمد.

در گزارش مقامات ساواک در مورد پایه و مایه اصلی گرایش علی پهلوی به اسلام، بررسی و تحلیل دیده نمی شود. لیکن روی این نکته تاکید دارند که نامبرده از افکار و عقاید مذهبی بهمن حجت کاشانی تاثیر پذیرفته و رنگ گرفته است و مشخص نیست این دیدگاه تا چه پایه ای با واقعیت همراه است.



بهمن حجت کاشانی

دور از نظر نیست که گرایش علی پهلوی به اسلام از روی باورمندی قلبی بوده است. لیکن تمسک او و بهمن حجت کاشانی به اصول و مبانی مذهبی برای جهاد و مبارزه با رژیم شاه، ریشه در کینه، نفرت و انزجار آنان را از رژیم شاه و دودمان پهلوی داشته است و در آن برهه که مبارزات اسلامی رو به گسترش بود و موج اسلام خواهی و پیکار در راه تشکیل حکومت اسلامی برای نسل جوان گرایبی ویژه ای داشت، علی پهلوی و حجت کاشانی نیز بر آن شدند که از این موج در راه انتقام از شاه و دودمان پهلوی و هیات حاکمه ایران بهره برداری شایانی به عمل آورند. از این رو، روی بی دینی، بی بند وباری و نابکاری های شاه در فرصت های مناسب انگشت گذاشتند و گوشه هایی از سرشت ضد اسلامی او را بر ملا کردند که گزارش گونه هایی از آن را در اسناد ساواک می بینیم و در پی می آوریم، علی پهلوی:



..... شما به اوضاع عمومی من واقف نیستید، ایشان عرق می خورد و بازی می کند، نماز نمی خواند، روزه نمی گیرد، دین ندارد، من اصولاً از عمومی خود منزجرم حرف او را پیش من نزنید والاگهر علی ضمن داشتن اعتقادات شدید مذهبی ایمان دارد که احکام قرآن باید عیناً و دقیقاً در جامعه به مورد اجرا گذاشته شود. یعنی حلال خدا حلال و حرام خدا حرام است. بنابراین این با وضع اجتماعی ایران موافق نیست و خلاصه عنوان می کند {چرا} دست دزد را نمی بزند ، مشروبات الکلی در سراسر کشور حمل و نقل و مصرف می شود. سینماها محل ترویج فساد اخلاق است. زنها بی حجابند و بانک نزل می گیرند و روی همین اصل معتقد است که هجرت و جهاد در قرآن تجویز شده است باید انجام شود چندی قبل آقای علی پهلوی مقابل نه آقا محسن نجاتی رسید عکس شاهنشاه که در داخل مغازه نصب شده بود مشاهده کرد، به طور تحکم به آقا محسن نجاتی اظهار داشت این عکس چیست؟ و آب دهان بر عکس حواله نمود و گفت عکس را به نام فالحتی مدیر دبیرستان دولتی پونک حسن آقا سر باغبان والاگهر نادعلی راننده مینی بوس پونک - باغ فیض، ضمن صحبت با یکدیگر اظهار داشتند که راهالی حصارک و پونک و مراد آباد را علیه شاهنشاهی، آریامهر تحریک می نماید و اظهار داشته که شاه پدر مرا کشته، اسم او را جلوی من نگویید زیرا من ناراحت می شوم با شیخ محدث مصاحبه به عمل آمد، یاد شده اظهار داشت که والاگهر شانی، دوبار به اتفاق یکدیگر به ملاقات اینجانب آمدند، در اولین ملاقات حجت کاشانی ضمن صحبت درباره مسائل دینی، از اعلیحضرت رضا شاه کبیر انتقاداتی به عمل آوردند والاگهر در این بحث هیچگونه اظهار نظری نکرد. فقط با تکان دادن سر سخنان حجت را بدون کوچک ترین اعتراض تایید نمود در ملاقات دوم والاگهر علی پهلوی نیا اظهار داشته هیچ یک از مسئولین و مقامات کشور مسلمان نبوده و همه بی دین می باشند شیخ موسی اضافه کرد این تبلیغات سوئی که در مورد دولت ایران و شاهنشاه آریامهر می شود و خاصه از طرف یکی از افراد خاندان جلیل سلطنت (علی پهلوی) بسیار در مردم موثر افتاده است

علی پهلوی، همراه حجت کاشانی به دنبال یک سلسله افشاگری ها و روشننگری ها بر ضد شاه و دودمان پهلوی بر آن شدند به قیام و جهاد و عملیات پارتیزانی و پریکی دست بزنند و برای اجرای این نقشه، تلاش کردن که در گام نخست محلی را که از نظر استراتژیکی مناسب باشد، بیابد و در آن محل استقرار یابد، از این رو کشتزارهایی را در یزد، مشهد و برخی از نقاط دیگر نشان کردند، لیکن چون از تهران دور بود نپسندید . سرانجام کشتزاری را در خرم دره (واقع در منطقه ابهر) که منطقه ای کوهستانی است، برای دست زدن به عملیات چریکی مناسب دیدند و آن را خریداری کردند. حجت کاشانی بی درنگ به آن محل کوچ کرد. پس از چندی علی پهلوی نیز با همسر و فرزندان خود به او پیوست و در کشتزار یاد شده سکونت گزیدند.



سونیا ماریا (مریم) همسر علی پهلوی و دو فرزندش (۱۶۱۹-۱ پ)

بنا به گزارش اهالی، نامبردگان در آن کشتزارها به ساختن منزل، مسجد و حمام و زاغه و ... دست زدند. حدود ۲۳۰ راس گوسفند و چند راس اسب خریداری کردند. حدود ده هکتار از زمین را یونجه و سه هکتار را قلمستان کاشتند و آنان از بام تا شام در روی زمین کار می کردند و همراه با کارگران به کشاورزی می پرداختند به کارگران خود گوشت و ماست و شیر رایگان می دادند و وسایل برقی مانند بخاری برای مردم روستا فراهم می کردند و برای کسانی که منزل نداشتند، سرپناه می ساختند.

بنا به اظهار اهالی و کارگزاران و نوکران، علی پهلوی به عبادت و نماز و مطالعه قرآن اهمیت می داد، مسجد را شخصاً جارو می کرد، به مردم نادر، مستمند، بیمار، بیچاره و افتاده مدد و باری می رساند هر سال یک بار نزد یکی از روحانیان می رفت و وجوه

شرعی سهم امام و سادات و نیز زکات و صدقات می پرداخت. در یک سندی که با مهر و امضای سید جمال الدین موسوی ملایری (پیشنماز مسجد امام صادق در آریاشهر) می باشد. می خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

مبلغ شصت هزار تومان از بابت زکات برای تقسیم به فقرا و موارد مقررہ اسلامی از طرف والا حضرت علی پهلوی دام عزه و عمره توسط آقای علی اصغر حاج بابایی به اینجانب رسید، امید است مورد قبول خداوند و توجه صاحب شرع انور قرار گیرد.

سه شنبه ۲۷ شعبان المعظم ۱۳۹۶

سید جمال الدین موسوی الملایری



بنا به گزارش ساواک علی پهلوی از دیدار با زنان بی حجاب خودداری می کرد و از آنان دوری می گزید. یک بار شهناز پهلوی برای او پیام داد که می خواهم با شما دیداری داشته باشم. او پاسخ داد: با رعایت حجاب می توانید نزد من بیایید. همسرش نیز با مردان نامحرم روبه رو نمی شد و در صورت برخورد از آنان رو می گرفت. یکی از کارگران منزل نامبرده در گزارش خود به ساواک اظهار کرده است که علی پهلوی مردان نامحرم را به منزل خود راه نمی دهد و همسرش در برخورد با ما نیز کاملاً رو می گیرد.



علی پهلوی (اسلامی اصل) و مریم اسلامی (۱۶۲۱-۱ پ)

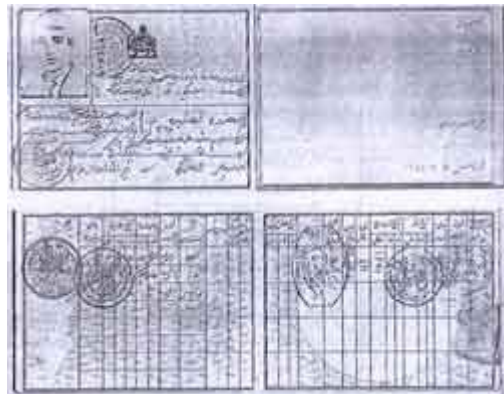
نامبرده باری به راه انداختن حرکت چریکی به تهیه اسلحه و مهمات پرداخت و شماری سلاح های گرم و سرد گردآوری کرد و برخی از آن را در اختیار حجت کاشانی و همسر او گذاشت. ساواک در گزارش خود سلاح هایی را که به وسیله علی پهلوی تهیه

و نگهداری شده بود پس از کشف، لیست برداری کرده و چنین آمار داده است:

- ۱- تفنگ پنج تیر گلوله زنی برنو یک قبضه
- ۲- تفنگ گلوله زنی منچستر یک قبضه
- ۳- تفنگ دولول شکاری یک قبضه
- ۴- تفنگ گلوله زنی پنج تیر پران یک قبضه
- ۵- تفنگ گلوله زنی با دوربین ماورز یک قبضه
- ۶- تفنگ خفیف کالیبر ۲۲ تک تیر، ساخت چکسلواکی یک قبضه
- ۷- اسلحه کمری والترا (بدونه خشاب) با مارک شهربانی یک قبضه
- ۸- کارد دو لبه یک عدد
- ۹- کارد خنجر یک عدد
- ۱۰- قطب نما یک دستگاه
- ۱۱- توپوی اسلحه کمری توتال کالیبر ۲۲ یک عدد
- ۱۲- دو بسته وسایل تنظیم مربوط به اسلحه (سنبه، برس با جلد مربوطه)

مهمات:

- ۱- فشنگ برنو سری های مختلف ۳۴ تیر با جلد چرمی
- ۲- فشنگ کالیبر ۴۵ ده جعبه (هر جعبه ۵۰ تیر)
- ۳- فشنگ کالیبر ۳۲ تا ۲۲ تیر آکبند کاغذی



علی پهلوی بنا به اعتراف خودش، قنداق دو قبضه تفنگ را بریده و کوتاه کرده بود تا فرزندان حجت کاشانی بتوانند با آن تیراندازی کنند و روی قنداق آن نوشته بود «چریک» و بدین گونه کودکان و نوجوانان را به عملیات نظامی و چریکی بر می انگیزت و روحیه سلحشوری در آنان می دمید. از این رو، دختر ۸ ساله حجت کاشانی به نام مریم را «چریک» صدا می کردند تا در او خوی جنگجویی سلحشوری، پارتیزانی و چریکی پدید آوردند. همسر حجت کاشانی نیز با سلاح های گوناگون کار کرده و تیر اندازی با اسلحه را فرا گرفته بود و نامبرده را برای رفتن به کوه و دست زدن به عملیات چریکی بر می انگیزت. علی پهلوی و حجت کاشانی با این که با تبلیغات گسترده خود اهالی خرم دره را - بنا به اعتراف ساواک- تا پایه ای تحت تاثیر قرار داده و پایگاه مردمی به دست آورده بودند نتوانستند در میان اهالی برای خیزش همدستانی بیابند و گروهی تشکیل دهند. به نظر می رسد علل و عواملی در این ناکامی و شکست آنان نقش داشت:



۱- نامبردگان اطلاعات دینی و معلومات اسلامی نداشتند، از این رو، نمی توانستند توده ها را با تکیه به اصول و مبانی اسلامی به خیزش و خروش وادارند. اهالی روستا آنان را به سبب خوی عدالت خواهی، ساده زیستی، کمک به مستضعفان و مستمندان، تنفر از زورمندان و ستم پیشگان و تظاهر به اسلام می ستودند. لیکن آنان را به چشم یک پیشوای مذهبی و روحانی نمی نگرستند و از آنان پیروی نمی کردند.

۲- ملای ده به نام حاج شیخ موسی محدث راه و کار آنان را تایید نمی کرد و با اندیشه و انگیزه آنان همراه نبودند، بلکه بر ضد آنان موضع گیری می کرد.

۳- اهالی روستا از نظر فرهنگی، بینش سیاسی و علم و دانش با عقب ماندگی ها و کاستی هایی روبرو بودند. از این رو، روحیه رزمندگی، مبارزه جویی و فعالیت های چریکی نداشتند و اصولاً انگیزه بایسته برای چنین فعالیت هایی در آنان پدید نیامده بود.

۴- نامبردگان به ویژه، غلامرضا بهمن حجت کاشانی یک سلسله پیشنهادات غیر منطقی و نادرست به اهالی می داد که نه تنها اجرای آن برای مردم دشوار و ناهنجار بود، بلکه مایه زدگی و رمیدن روستائیان می شد و برای آنان ایجاد ذهنیت می کرد.

حجت کاشانی بر این باور بود که نوشیدن چای و مصرف قند باید از طرف روحانیان به کلی حرام اعلام شود و مردم مسلمان باید از آن به شدت دوری گزینند تا در زندگی چریکی در میان کوه و دشت و دره که دسترسی به قند و شکر و چای ندارند، دچار مشکل نشوند، از این رو، بنا به گزارش ساواک، کارگران خود را وادار کرده بود که از نوشیدن چای خودداری ورزند و دستور داده بود سماور و قوری و دیگر وسایل چای را در محلی روی هم تلمبار کنند و با ماشین از روی آن گذشته بود و بدین گونه آن را از میان برده و کارگران را از مصرف چای محروم کرده بود. بی تردید اینگونه رفتارها مایه دوری گزینی توده ها از نامبردگان می شد. این عوامل در ناکامی آنان نقش موثری داشت.

آنان آنگاه که با تبلیغات در میان روستائیان و کارگران نتوانستند همدستانی برای خیزش چریکی پیدا کنند حجت کاشانی با تایید علی پهلوی بر آن شد همراه همسر و فرزندان خود از خرم دره بیرون رود و در میان کوه مستقر شود و بدین گونه به رژیم شاه رسماً اعلام جنگ کند و دید توده ها را نیز به سوی خود کشاند. نامبرده در فروردین ۱۳۵۴ همراه همسرش کاترین عدل و فرزندان به نام های مریم (۸ ساله)، معصومه (۴ ساله) و فاطمه (۲ ساله) در غاری به درازای پنج متر و به پهنای سه متر سکونت گزیدند. در گزارش ساواک قزوین آمده است:

... طبق اطلاعات رسیده بهمن حجت کاشانی داماد پروفیسور عدل که مدتی است در قریه خرم آباد از توابع ابهر زنجان با همسر و سه فرزندش به سر می برد، اخیراً منزل و ماوای خود را ترک و به ارتفاعات مشرف همان قریه صعود نموده است. با این کیفیت نامبرده که در حال حاضر مسلح نیز می باشد زندگی خود را با این که از جانب پدر همسرش کاملاً تامین است، به صورت ناپسندی در آورده و با علی فرزند والا حضرت شاهپور علیرضا که مشارالیه نیز هم اکنون در همان قریه سکونت دارد دوستی

صمیمانه ای داشته و اکثراً در تماس ند و مطالب نامربوط و خلاف مصالح عمومی بی پروا بیان می دارند که جلب نظر اهالی را نموده است.

رییس ساواک قزوین، انصاری



ساواک زنجان نیز در گزارشی اعلام کرده است:

..... که همچنان در کوه به سر برده و اغلب اوقات اهالی بخش خرم دره و روستای اطراف که به دیدن وی می روند با تبلیغات منفی وی مواجه می گردند و بعضاً عده ای تحت تاثیر فرار می گیرند. والا گهر علی پهلوی نیا نیز همچنان در خرم دره اشته و اغلب به دیدن حجت کاشانی رفته و در مراجعت در مورد محسنات و علل وانگیزه حجت کاشانی با مردم بحث می نمایند. هر اخیراً در یکی از مغازه های بخش مزبور با یکی از سپاهیان انقلاب به نام سینمایی وارد بحث مذهبی گردیده که این بحث تضاد عقیدتی به وجود آورده و بین آنها جدال لفظی رخ داده است.

رییس سازمان اطلاعات و امنیت استان زنجان، جهان بین

در پی استقرار حجت کاشانی، در کوه های خرم دره و بازتابی که این حرکت او در میان روستائیان آن منطقه پدید آورده بود، مقامات دربار و ساواک را اندیشناک ساخت و بر آن داشت با واسطه تراشی و واداشتن برخی عناصر به میانجی گری نامبرده را از کوه پایین آورند و به آن ناآرامی در استان زنجان و حومه پایان بخشند. از این رو کسانی که یکی پس از دیگری با ماسک دلسوزی، نوع دوستی و مصلحت اندیشی به محل زیست نامبرده در کوه رفتند و کوشیدند که با پند و اندرز و بیم و نوید او را تحت تاثیر قرار دهند و از راهی که در پیش گرفته است بازگردانند و به تسلیم وادارند. لیکن در این راه هر چه بیشتر کوشیدند، کمتر موفقیت به دست آورند. برخی از آنان چکیده گفتگوهای خود با او را همراه با تحلیل و بررسی به مقامات ساواک داده اند. یکی از آنان به نام غفاری در گزارش خود آورده است:

..... آنجایی که شاه دوستی و وطن پرستی در عروق و وجوه اینجانب ریشه کرده استنباطات اینجانب است، به طور خلاصه به عرض برساند:

۱- آقایان پاتریک (علی پهلوی) و بهمن حجت کاشانی در زندان در یک سلول و یا در یک اتاق با یکدیگر آشنایی پیدا نموده اند و چون هر دو ناراضی و هم افق بوده اند، طرح چریک بازی را می ریزند

۲- برای انجام نقشه چریک بایستی محل امنی را پیدا کنند به جناب آقای پرفسور عدل پیشنهاد کار در مزرعه ای را می نمایند که خریداری نمایند که پس از بررسی خرم دره را انتخاب کرده استنباط اینجانب این است که چون خرم دره کوهستانی و مزرعه مذکور جنب کوه مورد نظر ایشان بود پسند می نمایند.

۳- برای انجام نقشه های خود احتیاج به همکاری داشته اند که جز وسیله دین و تعصب شدید نسبت به دین و ابزار مطالب دینی و ابزار مطالب دینی جلب مقصود نموده !! طرحی نظیر فرقه تفنگ های دور زن حتی با دوربین و کلت و غیره به انضمام چند راس اسب تهیه و در مزرعه آماده نموده بودند.

۴- برای انجام طرح مورد نظر احتیاج به اسلحه و اسب بود که حدود بیست قبضه تفنگ های دور زن حتی با دوربین و کلت و غیره به انضمام چند راس اسب تهیه و در مزرعه آماده نموده بودند.

۵- ی از پیش نبرده بودند یعنی از طریق ابزار تعصب در دین مردم را جلب ننموده بودند به ناچار موضوع هجرت را پیش کشیده و با تصویب آقای علی پهلوی، بهمن به کوه رفته در غاری اقامت نمودند که اینجانب بنا به تجویز جناب آقای اده آن ها و ارشادشان به غار مذکور رفته با بهمن و خانم کاترین مدت چهار ساعت مذاکره نمودم که ایشان را دیوانه و مجنون ندیدم بلکه یک دنیا عقده و کینه و انتقام جویی در وجود ایشان مشاهده نمودم.



۶- آقای حاج شیخ موسی محدث خرمدره ای برای این که بهمن را به مزرعه بیاورد، {بازگرداند} نزد آقای پهلوی رفته و به ایشان می گوید شما از سلسله جلیله پهلوی هستید.

لوگیری از سر و صدا بهمن را به مزرعه بیاورید ایشان می گوید که مردم همه بی دین شده اند لذا او برای که بین مردم بی دین نماید به کوه رفته است آقای محدث می گوید شما از خانواده های والا و موثر این کشوری و مخصوصاً شما که دربار سلطنتی می باشید، این کارها برازنده شما نیست و این حرف های ناشایسته که علیه شاه می گوید خوب نیست. در جواب می گوید: شما که شاه را نمی شناسید عموی من است و من بهتر از شما او را می شناسم که مشروب می خورد، بازی می کند، نماز نمی خواند، روزه نمی گیرد، دین ندارد و (پیشین، ج ۱، برگ ۱۲۴)

پاورقی:

۱- عدل از کارگزاران مورد اعتماد رژیم پهلوی و یکی از اعضای هیات موسس حزب مردم از احزاب ساخته شده دربار محمد رضا شاه واسدالله علم پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود.